

# لوح هزار بيتی (جليل خوئی)

حضرت عبدالبهاء

اصلي فارسی



لوح هزار بيتی (جليل خوئی) - مكاتيب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ ص

۲۵۹

﴿ هو الله ﴾

أي ربّ تري هجوم الأمم وجولتها وغرور الملل وصولتها على عبدك الفريد الواحد الغريب في سجنك الأعظم وتنظر  
توارد السهام وتتابع الرماح وتكاثر السيوف وتكاثف الصفوف من كلّ الأرجاء والأنحاء فأصبحت النصال هالة  
حول الجسم النحيل كاهلال وغدت تكاثر توارد السيوف الحداد تجعله تحت الظلال ومع هذه البلية الدهماء  
والمصيبة العمياء قام الأحباء على أشدّ الجفاء ودخلوا يا إلهي في ميدان الكفاح بسهام ولسان وسيوف ورماح  
وصوبوا النبال إلى عبدك الأعزل من السلاح وظنّوا يا إلهي بأنّ هذا هو الفلاح والنجاح هيئات فسوف  
يرون أنفسهم في ماهوي الردى وحفرات الشقى وغمرات العمى وينوحون ويبكون على ما فرطوا في جنب الله  
وهتكوا حرمة الله ونقضوا ميثاق الله ونكسوا راية الله وفرّقوا كلمة الله وشتّوا شمل مركز العهد ونثروا ما نظّمه يد  
الفضل. أي ربّ اتّخذوا ميثاقك هزوا وعهدك ملعبا وصعودك مغنما ومركز ميثاقك سخرياً. أي ربّ اغفر ذنوبهم  
واستر عيوبهم وكفر عنهم سيئاتهم وأرجعهم إليك واجمعهم تحت لواء ميثاقك واخلع عنهم القميص الرثيث  
وألبسهم رداء التقديس إنك أنت الكريم الرحيم. (عبدالبهاء عباس)

\*\*\*\*\*

ای رفیق اگر بدانی که به چه حسی قلم گرفته و به تحریر این نمیقه پرداخته البتّه به مجرد ملاحظه در شوق و  
شعف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در چنین



ORIGINAL

احزانی و بلایا و مصائب بی کرانی و گرداب عذابی به این محبت به نگارش جواب نامه پرداخته و با یاد یاران همدم گشته در یومی که ﴿ تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴾، او به ذکر بدیع دوستان سدید پرداخته و به درگاه احدیت عجز و نیاز مینماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما. (عبدالبهاء عباس)

ای رفیق آیایادت می آید که در ایام تشرّف به لقاء الله به چه اشتعال و انجذاب با تو ملاقات مینمومدم و به چه مهربانی صحبت میکردم و چقدر محبت به شما داشتم. آن الفت و محبت و مؤانست فراموش نشود قدر آن را بدان اگر تو فراموش نمائی من ننمایم و از فضل و جود حضرت احدیت ملتسمم که آثار و آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید. ای رفیق در هر کور اگر چه امر الله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کلّ مراتب بی مثل و بی نظائر و شباه و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه. جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده الفداء از جمیع جهات ابواب و ساوس و دسائس و شبهات را مسدود فرمودند و از برای نفسی محلّ تردّد نگذاشتند سی سال قبل از صعود در مواضع متعدّده از کتاب اقدس که ناسخ و مهیمن بر جمیع کتب است به صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کلّ را تعیین کردند و سی سال جمیع اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت فرمودند تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تمکن تامّ حاصل نماید و حصن رزین امر الله چون سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلی و نصّ صریح ابهی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتمله را زائل فرمودند به قسمی که دور و نزدیک و اهل افریک و امریک و ترک و تاجیک کلّ از این آوازه در غلغله و ولوله افتادند و صیت این عهد و صوت این میثاق گوش زد جمیع اهل آفاق شد. با وجود این معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری با کلاه تتری تاج برتری جویند و به قوتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق را منسی آفاق کنند و قطب دائره عهد را خارج از محیط اشراق، هیات هیات هرگز آفتاب عهد به قوت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر تابان به همسات خفاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد فسوف یسمعون نقرات هذا النّاقور و نغمات هذا السّافور من الملائه الاعلی سبحان ربّی الابهی هنالک ینطقون المؤمنون و المتزلزلون تالله لقد آثرک الله علینا.

حال ملاحظه فرمائید که این تزلزل و تردّد چه ثمری به جهت اهل فتور دارد آیا در بحر رحمت اخروی مغمور گردند یا خود در شئون دنیوی معمور شوند؟ لا والله بلکه عاقبت هر متزلزلی در تحت طباق خذلان ابدی مغمور گردد. یا لله نسیان عهد و عصیان میثاق سبب نورانیت وجه در جبروت اعلی و ملکوت ابهی است یا افترای بر مرکز میثاق و ابتلای وحید فرید آفاق سبب روشنائی روی در ملاّ اعلی است؟ اگر به این دلایل و

براهین کفایت نه نص کتاب اقدس و کتاب عهد را نشان هر ملتی از ملل عالم میدهیم و بدون گفتگو سؤال  
 مینمائیم که به موجب این نصوص الهیه چه اقتضا مینماید آیا چه حکم خواهند نمود خواهند گفت که این  
 نصوص به جهت اطاعت است یا مخالفت، به جهت اعانت است یا اهانت به جهت خصومت است یا رعایت؟  
 آیا در هیچ کوری نصوص کتاب اقدس بود و یا فصوص خاتم عهدی بود؟ با وجود این آباء و اجداد حضرت  
 اعلی و جمال قدم و اسم اعظم روحی لهم الفداء چون شیعه بودند به جهت کلمهء [ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ  
 مَوْلَاهُ ] از سایرین متفّر بودند و حال حضرات منزّلین آباء و اجداد جمال قدم و حضرت اعلی را به جهت این  
 که عمری نبودند شیعهء شنیعه دانند و در جمیع اوراق شهباشان تکفیر حزب شیعه نموده اند. بلی در آثار مبارک  
 ذکر شیعهء شنیعه هست ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد هزار  
 نفوس شهید کردند نه شیعیانی که تابع حضرت امیر و ائمه اطهار - علیهم السلام - بودند، چه که جمیع اجداد  
 جمال قدم و اسم اعظم و حضرت اعلی روحی لعبادهما الفداء شیعه بودند و بری از هر مخالفی پس در این صورت  
 اصلاّب طاهره چه شد باید گفت این دو شمس حقیقت استغفر الله از اصلاّب شیعه بودند. سبحان الله  
 ملاحظه فرمائید که غرض چه میکند که بکلی انسان کور میشود و تمیز میان صحیح و سقیم و غث و ثنین  
 نمیدهد. و این کلمهء کفایت کتاب من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب الله و به چیز دیگر  
 محتاج یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشنیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین  
 دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها  
 گشت و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اس اساس دین الله  
 از این کلمه بر هم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و هر شخص  
 مجهول و مخمول چون ابو هریره و ابو شعیون معزز و مقبول گردید. [ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ] اسیر  
 و حقیر و خانه نشین شد و لعن الله الناقه و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت. [ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو  
 الْفَقَارِ ] سر گشتهء تلال و قفار شد و الشجرة الملعونة فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت.  
 [ الْفَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مِنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي ] در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشهء بی باک به حرب آن  
 جان پاک با [ قَوْمِي سَقَاكَ وَهَتَاكَ شَتَاكَ وَبِهِ تَبَغَّلْتِ وَتَجَمَّلْتِ وَلَوْ عَشْتِ تَفَيَّلْتِ ] معزز و مکرم گشت.  
 این کلمهء [ حسبنا کتاب الله ] تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم ابن آکله  
 الابداد گشت. این کلمه در لیلۃ الهریر نار سعیر برافروخت و چهار هزار نفر حفظهء قرآن اجلهء اصحاب حضرت  
 امیر را هزله و رذله و خذلهء خوارج کرد. این کلمه تشنیت شمل احباً نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد. این کلمه  
 حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در  
 ارض طف خنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای  
 کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضیحهء عظمی را بر پا نمود. این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و  
 مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب و  
 ضرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و زیر نمود و بوستان الهی و جنت

محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد. این کلمه هزار و دوست سال به خونریزی غبراء را گلگون و حمراء نمود. این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلی خورد. این کلمه زنجیر شد و در گردن مقدس جمال قدم افتاد. این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد. زیرا خلیفه ثانی چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتذل و فاسق پر جهل را معزز و محترم کند و منصوص [ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ] را محقر نماید در مقابل نص، [ يَكْفِنَا كِتَابُ اللَّهِ وَحَسْبُنَا الْقُرْآنُ ] گفت و استدلال به ﴿ لَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ ﴾ نمود و تمسک به ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ﴾ جست و تشبث به ﴿ أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ﴾ کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیر گیر کرد. یکی [ لو كان نبی من بعدی لکان عمر ] روایت کرد، دیگری حدیث عشره مبشره قرائت نمود، دیگری [ عثمان ذو النورین ] و [ عثمان رفیق فی الجنة ] تلاوت کرد، دیگری [ لو اتخذت غیر الله خلیلاً لاتخذت أباً بکر خلیلاً ] از قول حضرت حکایت نمود.

خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بیشمار گشت غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکرر گشت اختلاف شدید شد و ایلاف ناپدید گشت آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله مخدول گشت ابن عفان مقتول شد ابن آکله الابدان منصوب گشت حرب جمل بر خاست مکر و دغل به میان آمد حمیراء بر ناقه شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عفان کرد معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون بیارید بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود و پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قیص پر خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نورعین و ویلا و دینا و شریعتا جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند. غبار تیره لیلۃ المهریر به فلک اثیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد و علی هذا المنوال سائر الاحوال. و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و [ حسبنا کتاب الله ] بر زبان نمیراند ابد این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و هتک به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه و محاجه بر نمی خاست چه که هر یک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات مینمود در این میان کسی که مهمول و معزول بود حضرت امیر بود. و همچنین ملا محمد ممقانی و سایر مجتهدین حسبنا کتاب الله میدانستند و از مبین کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را مستغنی میشمردند لهذا به آیه مبارکه ﴿ وَلَکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَحَاتَمَ النَّبِیْنَ ﴾ تشبث و تمسک بسته فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه از برای کتاب مبینی واجب میدانستند اعتماد بر فهم خویش نمیکردند در حکم قتل تردد مینمودند. پس معلوم و واضح گشت که جمیع این فساد و فتن و بلایا و محن از عدم اطاعت مبین مبین و عبارت [ حسبنا کتاب الله ] منبث گشت. باری اگر چنانچه کتاب کفایت میکرد مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب

اقدس چه لازم. کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کلّ احبّاء موجود میخواندند و به موجبش عمل مینمودند نهایت هر یک از احبّاء مجتهدی میشد و استنباطی میکرد و حکمی مجری میداشت و نهایتش این بود که استنباطها مختلف میگشت کار به مجادله میرسید مجادله به منازعه منجر میشد و منازعه به مقاتله میانجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته میشد چیز دیگر نمیشد.

حال با وجود عهد و میثاق نیر آفاق، حسبنا کتاب میگویند وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود آن وقت والله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً پاره پاره مینمودند. و از غرابت وقوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله چگونه اوراق شبّهات است با وجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه آیات بینات شبّهات میشود؟ در جواب بفرمائید تیر شبّهات ردّ علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن، در این صورت تیر شبّهات را کتاب صواب باید خواند؟ گذشته از این رساله یکی از یحیائی ها که در ردّ جمال مبین و نبأ عظیم مرقوم نموده جمیع اعتراضات و احتجاجات خویش را مستند بر آیات بیان نموده و به زعم خود نصوص بیان را ردّ قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلی - روحی له الفداء - را درج کرده، در این صورت باید گفت آن رساله مملهء آن شخص کتاب مبین است یا الهام علیین؟ و از اغرب غرائب آن که اعتراضات اهل زلزال بر این عبد مطابق احتجاجات اهل ضلال بر جمال ذوالجلال است *طابقوا النعل بالنعل ولی از برای این عبد مفتریاتی جعل کردند و برآن ردّ نوشته اند و ولوله در آفاق انداخته اند و آنتی بر افروختند و خرمن بیگانه و خویش بسوختند ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.*

ملاحظه نمائید ادعائی از برای این عبد خالق نمودند پس محاججه به آیهء [ مَنْ يَدْعِي قَبْلَ الْأَلْفِ ] نمودند و حال آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفدا این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود و در آغوش خضوع و خشوع و رقیّت پرورش داد و به خلعت بندگی درگاه احدیت الهیه هیكل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق به نسیم عبودیت کبری مواج گردد و سراج عهد در زجاج رقیّت به محویت عظمی و هاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقّق یابد و شبه و مثل و نظیری در این عهد نداشته باشد. لهذا این عبد سلطنت عزّت ابدیه را به این عبودیت صمیمه تبدیل نمایم و سریر اثر را به این حصیر حقیر مبادله نمایم و این حضيض ادنی را به اوج اعلی تحویل نجویم راه بندگی پویم و اسرار عبودیت گویم در دامن کبریا درآویزم و اشک حسرت ریزم و عجز و نیاز آرم که: ای دلبر یگایم و خداوند بی همتایم قوت و قدرتی بخش و تاب و توانی عطا فرما قوی را نیروی ملاً اعلی بخش و اعضا را تأیید ملکوت ابهی جوارح را سوانح غیبی ده و ارکان را لواحق ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال احدیت چنان که لائق و سزاوار مؤید گردم و بر بندگی آستان مقدّست چنان که باید و شاید موفق شوم. ای محیط در بسیط فقر و فنا راه ده ای میمن در خلوتکدهء محو و هباء مسکن بخش خاک ره دوستان کن و غبار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی بشری است و رقیّت ناسوتی ده که انزل مراتب بندگی است توئی قوی و قدیر توئی مقتدر و بی

نظیر. شمعی برافروز که پرتوش روشنی بخش آفاق شود و ناری ایقاد کن که حرارتش شعله بر سبع طباق زند  
 دلها را مهبط الهام کن و جانها را مشرق انوار. ای پروردگار دردمندان را درمان کن و هوشمندان را محرم ایوان  
 افق علیین را به نور مبین روشن نما و ساحت دلها را رشک گلزار و گلشن کن هر یک از احباً را نجم هدی نما  
 و هر یک از اهل وفا را کوکبی ساطع در افق اعلی نهلهای حدیقهء رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نو  
 رسیدگان بارگاه احدیت را صباحت و ملاححت ده بندگان دیرینت را انوار علیین فرما و آزادگان قدیم را  
 شهریان اقلیم نعیم کن رویشان برافروز و خویشان را مشک جان فرما و آفاق را معطر و معبر نما دستشان ید  
 بیضاء نما و لفظشان لؤلؤ لالا برهانشان ثعبان مبین کن و دلیلشان سنوحات علیین ظهیرشان شدید القوی کن و  
 نصیرشان جنود ملکوت ابهی.

باری مقصد متزلزلین این که به این وسائل و اراجیف بنیان میثاق را بکلی از بنیاد بر اندازند و اساس عهد را از  
 بیخ و بن بر کنند ولی از این غافل که فیض شامل نجم آفل نگردد و غیث هاطل شیء باطل نشود انوار ملکوت  
 ظلمات لیل دیجور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد. عنقریب رایات آیات عهد مواج گردد و انوار  
 ساطع میثاق کوکب و هاج این سیل عظیم آبیاری هفت اقلیم نماید و این نور مبین پرتو افشانی بر روی زمین بسیط  
 غبراء محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی ماء معین شود و شعلهء دلجوی نور مبین.

باری ای همدم قدیم این عبد را امید وطید بود که یاران مهربان در تهاجم بلایا و تتابع رزایا و هجوم عموم برایا و  
 شدت مصیبت کبری و بلیهء عظمی و تسلط اعداء و تموج بحر قضا هر یک زهر هلاهل را درمان کردند و  
 زخم هائل را مرهم کامل شوند عدو صائل را حائل کردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دافع. حال آنان نیز  
 تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا نشنیدند و محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند عهد و میثاق را مدار  
 شقاق کردند و واسطهء ایتلاف را اس اختلاف نمودند نور مبین را لیل بهیم خواندند و اشراق علیین را احراق  
 سجنین شمردند حصن حصین را گذاشتند و دخمهء گلین را ملجأ متین گمان نمودند نص قاطع را نسیاً منسیاً نمودند  
 و برهان لامع را هزواً سخریاً گرفتند مبین منصوص را مقصوص الجناح کردند و بنیان مرصوص را مهدوم  
 الیاساس انگاشتند. یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدو مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی  
 عفت خواند یکی شکایت کرد و دیگری روایت. از بدو صعود آتش فساد بر افروخت و مرکز جحد نقض عهد  
 آموخت اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله ای  
 تحدیش اذهان و تشویش یاران نمودند. جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض  
 میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامهء ایرانیان در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل اعلان کرد  
 و در اروپا بعضی رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند. این ناقضین مدتی در  
 کمین نشستند عاقبت بعد از سه سال ادعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده ای  
 در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیهء مبارکهء، [ من یدعی أمراً قبل اتمام ألف سنة كاملة إنه  
 کذاب مفتر نسل الله أن یؤیده علی الرجوع إن تاب إنه هو التواب وإن أصر علی ما قال یبعث الله علیه من لا

یرحمه إنّه شدید العقاب ]، دانسته اند و این آیه را در کلّ رسائل خویش با قلم جلیّ مرقوم نموده اند. ولی دقت نمائید که چه فتوی در حقّ این عبد فرید وحید داده اند در درون رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شرکت با جمال مبارک مرا نموده اند و در ظهر رساله ها و داخل این آیه را مرقوم نموده اند، دیگر تا کی این فتوی مجری گردد و من لا یرحمه بشدید حدید حبل ورید این وحید را مقطوع نماید؟ ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق نمایم و اسناد شرک ندهم نهایت این است که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم، فن شاء فلیعمل و من شاء فلیترک إنّ الله غنیّ عن العالمین ﴿ و مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾، گویم ﴿ وَ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسیطِرٍ ﴾، خوانم [ و علیکم بِأَنْفُسِکُمْ ]، دایم و دست تضرّع گشایم و زبان ابتهال باز کنم [ و ربّ اهد قومی فإِنَّهم لَا یعلمون ]، گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جفا نمایم و چهره و وفا تیره نمایم و زخم افترا را مرهم ابتهال نهم و درد اهل بغضا را درمان سریع العلاج جویم صبر و تحمل خواهم و نسک و تبثّل جویم گریه و زاری کنم و مویه و بیقراری نمایم عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان نمایم که: ای پاک یزدان این قوم در ظلّ سدرهء منتهای بودند و در ریاض جنّت مأوی، آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النبی عربده ای انداختند و علم ولوله ای افراختند و نزد اوهای باختند که شاید علم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مأیوس، نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهم حصول جوید مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد و زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضا محمود گردد نیر میثاق غروب کند و خفاش شقاق خیمه به بیرون زند پرتو حقیقت مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سرآورده به گردون زند مرکز عهد تبدیل یابد و محور میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون نمودی و میثاق را محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول ناقضین را کوتاه ساختی ولی نقض عهد گردن گیر شد و مانند اغلال و زنجیر ﴿ وَ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمُ الْأَغْلَالَ فِیهِ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴾، تحقیق یافت.

ای پروردگار به قوت و اقتدار این زنجیر بردار و اعناق را از اغلال رهایی بخش گردنها را آزاد کن و دلهای قیر گون را روشن و شاد فرما خفتگان را بیدار کن و بیهوشان را هوشیار اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما و کودکان بی خرد را به دبستان عنایت هدایت نما مست باده غرور را رسم خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و من را آداب عبودیت تعلیم نما. این بیچارگان نادانند و این کودکان نو هوسان و بی خردان ندانند و نشناسند و انجام نبینند نام جویند و راه جفا پویند تو انتباه بخش و اشتباه را از میان بردار هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدرهء میثاق دلالت نما تا کلّ در سایهء شجرهء انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند عزّت قدیمه یابند و موهبت عظیمه از آغاز سر فرازتر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند. ای پروردگار تأیید بخش و توفیق عنایت کن این ابر تیره را زائل کن و این غمام حائل را متلاشی و باطل نسیم جان بخشی بوزان و دلهای مرده را زنده کن باران رحمتی ببار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما حدائق قلوب را جنّت ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملأ علی. ای قدیر

رجای این عبد پذیر توئی توانا توئی بیہمتا. و از اغرب غرائب آن کہ سه سال قبل نوشته ای از مدینة الله عراق نزد جناب آقا محمد مصطفیٰ علیہ بہاء الله ارسال میشود و از ایشان سؤال مینمایند کہ، این لوح مبارک است یا دون آن؟ جناب مذکور آن ورق مزبور را نزد جناب آقا میرزا اسد الله ارسال مینمایند و استفسار از حقیقت کیفیت میکنند. آن ورقہ چون ملاحظہ گردید بعضی از آثار مبارکہ را پراکنده نفسی جمع نموده یعنی چند فقرہ از اینجا چند فقرہ از آنجا جمع نموده و در میان این فقرات. (عبدالہاء عباس)

\*\*\*\*\*

مرقوم نموده و آن ورقہ بعضی فقراتش این است: [ سرّ الله من سدرۃ النّار من وراء قُلُومِ النّور علی بقعة الأمر قد کان بالروح مشہودا ] و بعد این مرقوم: [ فسبحانک اللّهمّ أسئلک بذاتک الغیب فی مکن البقاء و بذکرک العلیّ الأعلیٰ ]. (عبدالہاء عباس)

\*\*\*\*\*

و بجمال القدس فی فردوسک الابیہ. باری در جواب بہ آقا میرزا اسد الله تأکید شد و بہ آقا محمد مصطفیٰ علیہ بہاء الله مرقوم گردید کہ این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم و بعضی نہ این را بعضی از متزلزلین مخصوص ترتیب داده اند و در افواہ احبّای الہی انداختہ اند تا شیوع یابد و چون شایع گشت خواهند گفت کہ این را ثابتین ترتیب داده اند و این را سبب تحدیش اذہان ضعفا خواهند نمود پس باید ہر کس این نوشته در دستش آمد محو نماید. این قضیہ در سه سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع احبّای بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض بہ زیارت آستان مقدّس مشرفّ شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد بہ کرات و مرّات و تکرار گفته شد و تأکید گشت کہ این نوشته اصل ندارد بلکہ ترتیب متزلزلین است و باید بکلی محو شود. حال این ایام سرّ مکتوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را دست آویز کردہ و ضعفا را تشویش میدهند کہ تحریف شدہ و حال آن کہ تحریف متزلزلین چون آفتاب مشہود و واضح و مطبوع و در جمیع آفاق منتشر آیات سورہء ہیکل بعضی را بکلی از سورہء ہیکل برداشته و بعضی را تغییر داده اند.

حال ملاحظہ فرمائید کہ این مظلوم ساکت و صامت و اہل فتور چقدر جسور و اعظم شرور را بہ ثابتین نسبت داده اند و حال آن کہ در اکثر اوراق بہ خطّ کاتب تحریف واقع و آنچه خواستند کردہ اند. و بہ نصّ جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد نہ شایان اعتماد نیست مگر بہ اثر قلم اعلیٰ آن نیز باید نہایت دقت و فحص دقیق شود کہ نقطہ ای تزئید و تنقیص و تصحیف نگردد قضیہء فاقبلوہ بتصحیف فاقتلوہ شد از خاطر نرود. پادشاہ شام نورالدین سلجوقی امرنامہای بہ حلب نگاشت عبارتش این اذا وصلکم امری هذا فاحصوا کلّ الیہود فی حلب یعنی جمیع یہود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع و تمہیر فرمان غفلت نمود مگسی نقطہ ای از فضلات بالای حای احصوا گذاشت اخصوا شد. بہ ورود فرمان جمیع



یهود مظلوم را جمع نموده بلای عظیمی بر آن بیچارگان وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار برآشت و دشنام گفت و از غضب بر افروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت مشهود شد که این تصحیف و تحریف را یک ذبابهء ضعیف نموده.

ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه‌ای چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند. حقیقت این قضیه آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعنته المقدسه الفدا در ایام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون و اشک مانند جیحون و با این حالت به اکثر خدمات مبارک مشغول بودم. روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مگر امر قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپناه بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عکا جمیع اوراق و ما يتعلق محبوب آفاق در آن دو جانپناه گذاشته میشد. باری این عبد مشغول به جمع کردن بود که میرزا مجدالدین وارد شد این عبد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست به زودی از تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار به او گفتم تو نیز معاونت نما. باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و سبجهای مهرهای مقدس را در آن دو جانپناه بسته فرمودند تعلق بتو دارد. بعد رزیهء کبری رخ نمود و ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود صبح نورانی به شام ظللمانی تبدیل گشت شمس حقیقت به ظاهر از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود سراج هدی از ملاء ادنی صعود نمود و در زجاجهء ملاء اعلی بر افروخت دلها غرق خون شد و جگرها پر سوز و گداز گشت ناله و حنین بلند شد و گریه و زاری به اوج اثیر رسید جمیع ملل از وضع و شریف در قصر جمع شدند و کافهء متأثر و متحسر مصیبت کبری و لا تسمع لهم همساً. فضلا و علما و ادبای ملل شتی از سنه و شیعه و نصاری قصائد غرّا در ماتم و رزیهء کبری انشا نموده در کمال تأثر و تأسف و تحسر علی ملاء الأشهداء قرائت و تلاوت مینمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری نیر آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریاء، و الفضل ما شهدت به کلّ البرایا.

باری این عبد در این فرع عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان و قلبی سوزان و کبدی بریان وارد غرفهء مبارک با اغصان شد چون خواستم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفعات آن تن چون بلور معطر نمایم یکی از اهل فتور به این عبد گفت این دو جانپناه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله به غرفهء خویش برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موج خواهد زد. این عبد از شدت صدمهء کبری و قوت رزیهء عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گان چنین ظلم نمیگشت لهذا آن دو جانپناه را بتمامه تسلیم نمودم. باری دیگر پرس که در آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه شام گشت.

" گر بگویم قلبها پر خون شود ورنویسم اشکها جیحون شود."

قسم به جمال قدم که بکلی از حواس و احساس بیزار و بیگانه گشتم و تا الی صباح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر این منوال گذشت. لیلۀ رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخاستم که قدری مثنی نمایم بلکه فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که اوراق را باز نموده اند و جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع به فراش نمودم که مبادا ملتفت شوند که این عبد این قضیه را مشاهده نمود. در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم را ندیده اند گمان میکنند که به واسطه اوراق مبارک میتوانند در امر الله اخلاقی کنند لهذا بهتر این است که این عبد سکوت نماید و یوم تاسع کتاب عهد تلاوت شود آن وقت اهل فتور نادم و پشیمان خواهند گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود. چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهید بخشید حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر آثار بشارت کبری در وجوه احباً ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت. روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی از حضرات افغان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعش به خاتم مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از خاتمهای مبارک را بدهید تا این توقیع را مزین نمایم در جواب گفتند خبری از خاتمهای مبارک ندارم. گفته شد که جمیع خاتمهای مقدّس در جانپه و در گنجۀ مبارک بود و جانپه را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیدم و نمیدانم. از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه ظلمت دهما که ظاهر گشت. باری جمیع آثار مقدّسه و الواح متعلّقه به این عبد و سائر دوستان جمیع را از میان بردند حتی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود، ملاحظه فرمائید که تعدی به چه درجه رسید و این عبد ساکت و صامت بود که مبادا این رائهء کریهه بکلی نشر در آفاق گردد و این حوادث خفیفته بتمامه معروف در نزد اهل شقاق شود در آتش میسوختم و میساختم میگریستم و میزیستم. بعد ملاحظه شد که بلایائی که بر جمال قدم وارد یک یک پی در پی مستولی بر این عبد میگردد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهر گشته انعکاسش در دنو عبودیت نمایان و عیان شود: " صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی ". چون این مصیبت بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدمه ای از آن نصیب این عبد گردد تا عبدی اطعنی حتی أجعلک مثلی تحقّق یابد چنانچه در مناجات بیان میفرماید و فی الحقیقه این فقره مناجات از لسان این عبد است قال و قوله الحقّ:

[ قد أخذتني الأحزان على شأن منع القلم الأعلى عن الجريان ولسان الأبهى عن الذكر والبيان و قد رأيت يا إلهي في حبك ما لا رأيت عيون الأولين و سمعت ما لا سمعت اذن العالمين و قد أرى يا إلهي عبادك الذين نزلت عليهم البيان و خلقتهم لنفسي احجب من ملل القبل كلّها بحيث يفتخرون بخاتمك و يضرّبونه على الألواح لإثبات

ریاساتهم بعد الذی إني أرسلته إليهم لعلّ يستشعرون لا فوعزّتک لم یکن خاتمک إلا فی إصبعی و لا یفارق منی أبدا و لن یقدر أحد أن يأخذه منی طوبی لمن یقرء ما نقش فیہ من أسرارک المستورة و آیاتک الأحدیة و ثنایاک المستودعة. انتهى بیانه البدیع .]

ملاحظه بفرمائید که چگونه این عبد را از بلائی وارد بر جمال قدم نصیب عظیم است آنچه بر آن مطلع انوار وارد بعینه بر این خاکسار وارد [ قد تحلّبت دموع الملاء الأعلى لبلائی و تلهّبت زفرات أهل الملكوت الأبهی لکربی و ابتلائی و أعین أهل سرادق القدس تذرف بالعبرات من حسراتی و أبجاد الملاء العالین تنفتت من أحزانی و آلامی ].

إلهی إلهی تری اجیح ناری و ضجیح سرّی و احتراق کبدی و شعله قلبی و کئی احشائی و فیض دموعی و سیل عیونی و شدّة کربی و بلائی و حرقة فؤادی و ابتلائی. ای ربّ اکمنوا لی فی المراصد و فوقوا إلیّ سهام المفاصد و سلّوا علیّ سیف العدوان من کلّ جانب و أطلقوا العنان و أشرعوا السنان و أغاروا علیّ هذا العبد الذلیل بکلّ طغیان. ای ربّ لیس لی نصیر و لا ظهیر و لا مجیر إلا أنت و بقیة فریدا وحیدا أسیرا ذلیلا بین أحبّائک و حیرانا فی امری. کلّمّا أنظر إلی الیمین أری نبلا طائرة و أنظر إلی الیسار أری نصلا متتابعة و ألتفت إلی الأمام أجد سیوفا شاهرة و أتوجّه إلی الخلف أحسّ رماحا نافذة و أرفع رأسی أری غیوما متکاثفة و أطرق إلی الأرض أری حبال و اشراک متواصلة وضعوها لی مصائد أولى العدوان حتی یرمونی فی اخدود النیران و یعدّبونی بأشدّ هوان. ای ربّ و غایة رجائی اتضرّع إلیک و ابتهل إلیک و ضجیحی یرتفع إلی ملکوتک الأبهی و صریخی یتصاعد إلی ملک الأعلى أن تقرّب آیام رجوعی إلیک و ورودی علیک و وفودی بین یدک. ای ربّ ضاقت علیّ الأرض برحبها و اشتدّت علیّ الأزمة بأسرها و أحاطتني جنود الشبهات من جمیع الجهات و أغارت علیّ جموع الخصماء من کلّ الأنحاء أنجدنی بقبیل من الملائكة المقرّبین من ملکوتک الأبهی و انصرنی بنزول جیوش متوسّمین من ملک الأعلى کما وعدتني حین اندکّ طور وجودی من تجلیک علی سیناء الظهور مشهد اللقاء و إني مطمئنّ القلب متیقنّ الفؤاد إنک تنجز وعدک الحقّ و قولک الصدق یا محبوب من فی الأرض و السماء. فاخلق اللهمّ نفوسا زکیة و قلوبا صافیة و وجوها نورا و جباها بیضاء و صدورا منشرحة بآیات قدسک یا ربّی الأبهی و ألسنا ناطقة بذکرک یا ذا الأسماء الحسنی و کینونات لطیفة صافیة مستنبئة عنک یا ربّ السموات العلی لیقوموا علی نشر الآیات و إعلاء الكلمة و اشهار البینات متمسکین بالمیثاق و متشبّثین بعهدک یا ربّ الرایات و یفتحوا قلاع القلوب و معاقل النفوس و یسخرّوا الأرواح فإنهم جنود ملکوتک الأعلى یا ربّی الأبهی.

این عبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت نجلت و شرمساری سر بر ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتور نیارد چه که با دستی تهی و گاهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم و جز عفو و غفران ملجأ و پناه ندارم. ای یزدان مهربان سراپا گنیم و خاک رهیم و متضرّع در هر صبحگهیم. ای بزرگوار خطا بیوش و عطا بخش وفا بفرما صفا عنایت کن تا نور هدایت تابد و پرتو موهبت بیفزاید شمع غفران بر افروزد

پردهء عصیان بسوزد صبح امید دمد ظلمت نومید زائل گردد نسیم الطاف بوزد شمیم احسان مرور نماید مشامها  
معطر گردد و رویها منور شود توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان. انتهى

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور قصوری که بر این عبد وارد  
آوردند این بود که به کجایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدعی  
مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام شمرم و به نصّ  
کتاب الله وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع  
است پس به سبب این ادّعی وحی کفر ثابت و حکم یبعث الله علیه من لا یرحمه لاحق چه که این متمم آیهء [  
من یدعی أمرا قبل اتمام ألف سنة کامله ] است. باری چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند  
و فتوای عظیمی دادند. فنعیم ما قال:

" طوعا لقاضی أتى فی حکمه عجبا أفقی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم "، " چون قلم در دست غداری فتاد لاجرم  
آن یار بر داری فتاد ".

باری در سنهء صعود به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون، اعلم أنّ العبودیة فی  
عتبته السّامیة هی تاجی الوهّاج و إکلیل الجلیل و بها افتخر بین الملأ العالین

و همچنین صفحه‌ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و مضمونش از این عبارات دالّه بر فقر و  
فنا، اعلم أنّ اسمی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و نعّی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و مسجدی  
الأقصى عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و جنّتی المأوی عبدالبهاء و أمثال ذلک إلى الانتهاء. و این دو نوشته  
در عراق الآن به خطّ این عبد موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمد علی المشهور  
به رجال الغیب مرقوم گردید صورتش این است.

## ﴿ هو الابهی ﴾

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید.  
الیوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلی نازل آن را اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است  
اعتقاد کنند ابدأً تأویل و تفسیر ننمایند و تلویح ندانند. قسم به مربّی غیب و شهود هر نفسی تصوّری نماید و یا  
تخطّری کند سبب احتجاج او گردد و علّت ارتیاب شود این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل  
ملکوت ابهی و سگان جبروت اعلی که ظهورات کلّیه که نقاط اولیّه و شمس حقیقیّه و مبادی فیوضات  
رحمانیّه هستند منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم - روحی لاقدام احبائه الفدا - شد تا قبل از موعد مذکور در

کتاب الله یعنی الف سنه جميع نفوس مقدسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارقاء بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزله سرج مستضیئه و نجوم مستنیره هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون. سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابهت است بین ذره و آفتاب جهانتاب. و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره ای از خاک آستان جمال اہبی در ساحت احبایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بی وجود استغفر الله عن دون ذلک یا احبّاء الله ولی این مطلب رابه کمال محبت و رأفت تفہیم کلّ نمائید نہ به عنف و زجر کہ سبب اختلاف شود. (عبدالبهاء عباس)

\*\*\*\*\*

ملاحظه فرمائید کہ این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم با قوت تأیید ملکوت اہبی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال اہبی چون احقر عباد در صقع وجود مشہود با وجود این اہل فتور چه قدر مفتری و جسور کہ انتشار میدهند این عبد نعوذ باللہ مقامی فوق مقام جمال اہبی ادعا نموده و این قضیہ بر اہل فتور گران آمدہ الہی أنت تعلم و تشهد بأن طینة عبدک مخمّرة بماء العبودیة لعتبتک العالیة و جبلة رقیقک مریبة بروح الفناء و المحویة فی حضرتک القدسیة و حقیقة عبدک کالطفل الرضيع قد رضع من ثدی العبودیة و نما فی حضن التّعبّد لطلعتک المنيرة و نشأ فی حجر التّخشّع لسلطنتک القدیمة مع ذلک کیف سلّوا سیوف ألسنتهم المؤتفکة علی عبدک و رشقوا سهام الطّعن المسمومة علی ابن أمتک. ای ربّ افتح بصیرتہم و طیب سریرتہم و نظّف ضمائرہم و لطف بواطنہم و ظواهرہم و اهدہم إلی المنہج القويم و صراطک المستقیم إنک أنت الکریم الرّحیم.

باری ملاحظه فرمائید کہ این قضیہ بعینہا بر جمال قدم در عراق وارد کہ صد ہزار تیر طعن بر سینہ مبارک زدند و مفتریاتی چند اعلان نمودند کہ ناس را از ماء معین محروم نمایند و از نور مبین محبوب کنند چنان کہ در مناجات قلم بیان میفرمایند:

[ بل قضیت علیّ ما لا قضی علی أحد من قبلی و أجريت ما لا یجری علی نفس من بعدی و لکن لن یعرفہ أحد دونک و لن تحصیه نفس سواک لأنک کما لا تعرف بالأبصار و كذلك فعلک لا یدرک بالأفکار و إنک أنت العزیز الجبار و نزل کلّ ذلک حین الذی أسمعنی اختلاف عبادک فی شأنی بعد الذی ما قدرت لی من شأن دون العبودیة لنفسک و الخضوع لدی باب رحمتک و الخشوع عند ظهورات أنوار وجهتک لأنک لم تزل کنت سلطاناً علیّ و لا تزال کنت عابداً لوجهک و کنت مالکاً لنفسی و کنت مملوکاً لنفسک و ذلیلاً عند جنابک و حقیراً لسلطنتک و معدوماً لدی ظهور قدرتک و مفقوداً عند تجلّی أنوار عزّ أزلتیک رغماً للذین یریدون أن یفسدوا فی أرضک و یعلون فی بلادک و یحدثون فی الملک ما لا قدرت لأنفسهم و مراتبهم فسبحانک

سبحانک عن کلّ ذلک و عن کلّ ما وصفتک به لأنّک لا تُدرک حتّى تذکر بالوصف و لا تُعرف لکی  
تدرک بالنّعت بل إنّ عبدک هذا یكون عابداً لمن یعبدک و ساجداً لمن یسجدک و خادماً لمن یكون خادماً  
لنفسک و خاضعاً لسلطنتک و معیناً لمن یطلبک و ناصرماً لمن ینصرک فی سماءک و یرید نصرک فی بلادک. فو  
عزّتک لم أجد لنفسی عزّاً أكبر من ذلک و لا رتبة أعظم من هذا و من کان فی قلبه وله من شوقک و شغف  
فی حبّک یعرف حبّ الذی شرفتنی به من جواهر رحمتک و مجرد مکرمتک و یستنشق من هذه الورقة الوردیّة  
أریاح حدیقة البقاء و أطیاب مدینة الوفاء و یشهد کیف یحرق و یذوب هذا الشمع فی مصباح قلبه فیما ورد علیه  
و نزل فی أمر مولاه]. انتهى

باری، این عبد با این عبودیت عظمی در کمال محویّت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذرّه مفقود و معدوم و  
نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادّعی وحی  
نمردم حتّی خویش را ملهم نخواندم نه مستضیء دانستم و نه مستنیر نه مستشرق نه مستبرق در جمیع احیان خود  
را عباس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فناء  
بخت است که بی نام و گننام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا به حقیقت عبودیت که عدم بخت و فنا  
صرف است متحقّق شوم. ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا باین عبد روا داشتند چه ادّعاها  
نموده اند و چه عربده ها کرده اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادّعی نزول آیات و وحی  
کرده اند به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المطهّر فدا ندادند. در وقتی  
که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیز شهود جالس،  
پرتو آفتاب اوج عزّت شرق و غرب را منور نموده و نیر اعظم به اشدّ اشراق ابصار را خیره فرموده در چنین  
وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده اند و علم ادّعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربده  
معهوده در قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح  
نامیدند و چون از این تفوّهات و حرکات آشوب و فتنه در قزوین بر خاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع  
صادر گشت، قوله جلّ ذکره: [اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود]. انتهى

و این سواد کلماتی است که به خطّ و مهر مدّعی عیناً موجود:

[هو العزیز أن یا علیّ اسمع ندائی و لا تکن من الغافلین قد أنزلنا إلیک کتاباً بلسان عربیّ مبین و ما أرسلناه لحکمة  
لن ینالها إلاّ الذین انقطعوا عن کلّ من فی السموات و الأرضین فسوف نرسله عندک إذا شاء الله و أراد و إنّه  
ما من إله إلاّ هو یحکم ما یشاء و إنّه لعلم حکیم].

[مهر محمد علیّ هو البدیع فی آفق عزّ منیع ح ع ب د تبارک الذی ارتفع السموات بغیر عمد و استوی علی الماء  
عرشه و إنّه بکلّ شیء شهیدا و إنّه لا إله إلاّ هو و إنّه بکلّ علم علیم قل یا عبد اتّبع ما ینطق لک الروح بلسان

صدق عظيماً ثم ابغ الناس بهذه الآيات ليدكروا في أنفسهم ولن يتبعوا خطوات كل كافر أثميا قل يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم و رزقكم و لا تعرضوا به على قدر نقيرو و قطميرا قل يا ملأ لم تكفرون بالله بارتكم و تعرضون بهذه الآيات لأن هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم الحكيم ثم قل يا قوم تالله قد ظهر غضنفر الله في الأرض و فر منه كل حمير ذى رجلين و ملأ قلوبهم من خيفة الله المقتدر القديرا و ما آمن أحد منهم إياكم أن لا تكونوا بمثلهم مشركاً مرتداً كفوراً. (إلى أن قال) ثم اشرب ما يسقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي كان من ذهب ال؛ يقان مصنوعاً ثم ارزق من ثمرات هذه الشجرة التي غرست في هذا السينا بيد ربك العليم الخليم الحكيم الرحيم. ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين السموات و الأرض و يقول بأن يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بأمره و كونوا بقوله سمعاً سامعاً سميعاً و بجمله بصاراً بصيراً و بجلاله نظاراً نظيراً نظيراً. (إلى أن قال) و إنه تواباً كريماً علماً رحيماً. من النبيل قبل على].

[ مهر محمد على هو الله الأرفع الأبهي الأعلى ذكر الله عبده علياً ليستقيم على أمر مولاه و يكون بره صديقا. (إلى أن قال) أن يا عبد اسمع ندائي ثم انقطع عن نفسك و هواك و وجهه بشرط مولاك و إن هذا لقول الصادق إن أنت له سميعاً و الروح عليك و على من استشرق من هذه النور الذي ظهر عن هذه الشمس التي كانت في قطب الزوال مضياً].

[ عبد الله العلي محمد على. ما نزل على فؤاد محمد قبل على أن يا غلام الروح اسمع نداء ربك الكريم من هذا المنظر العظيم. (إلى أن قال) ثم ابغ الكائنات إلى مولاك فمن صدق بقولك و آمن بآيات الله بشره بقاء ربك الرحمن الرحيم و من كفر فأندره بالنار و إن ربك سيجزيه عذاب عظيم و ما عقبى الظالمين إلا الجحيم و الله مخبر عليم قل يا عبد اسمع ما يلهمك قلم الأمر في آخر اللوح أن استقم على أمره إن يمطر على رأسك السيف لا تتبع خطوات الشيطان و اتبع ملة الرحمن و إنه لا إله إلا هو و إنه لسلطان حق مينا ثم اشكر ربك بأنه ينصره بنصره و إنه ينصر من يشاء و إنه لعل كل شيء شهيدا و إنه لناصر كل عبد فقير و الروح و التكبير و البهاء عليك و على كل مؤمن منيباً].

[ ما نزل على فؤاد محمد قبل على. هو البهي الأبهي في الأفق الأعلى ع م ص سبحان الذي خلق كل شيء بمقدارهم و إنه لعل كل شيء قديرا و إنه لا إله إلا هو و إنه لعل كل خلق عليماً أن يا قوم آمنوا بالله و صدقوا بآياته بأنه لا إله إلا الذي فطر السموات بغير عمد و استوى عليه عرش العلي عظيماً قل يا قوم اسمعوا ندائي و كونوا على صراط الله قائماً مستقيماً يا ملأ آمنوا بالله الذي خلقكم و رزقكم و صوركم و إنه بكل شيء شهيدا له الخلق و الأمر من قبل و من بعد و إنه لسلطانا مقتدرا عزيزاً عظيماً كبيراً. أن يا ملأ البيان اسمعوا ندائي و لا تكونوا كالملا الفرقان كافراً مرتداً أثمياً ثم اشهدوا بأنه لا إله إلا هو و إنه لسلطان حق مينا يا قوم اسمعوا ندائي و لا تكفروا بآياته و بيناته بأنه قد خلقكم من قبل من قطرة ماء و طينا آمنوا بالله يا ملأ المشركين و لا تكذبوا بهذه الآيات لأن هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم القديرا و إنه لأصرف الطوفان عن فلك النوح و إنه لأصرف

ريح العاصف عن الهود و الذين معه و أورد المشركين في الحجيم و إنه جعل نار الخليل رضوانا و إنه لأغلب على التمرود بعوضة من السماء قتله و إنه لجعل البحر لبني إسرائيل سبيلا و غرق الفرعون و ملأه كلهم أجمعينا و إنه لأرسل على الخلق من عنده الأنبياء حتى يدعوا الخلق إليه و إنه لقادر عليم، يا قوم هذه آيات الله لا تكفروا و لا تعترضوا بالله نازله هنيئاً لمن صدق به و يشهد بأنه لا إله إلا هو و إنه لعلى كل شيء قديراً أن يا معشر البشر تالله قد أشرق شمس الله الأكبر و أنتم أعرضتم عنه و كنتم من أصحاب الكفر و إنه لا إله إلا هو و إنه لسلطاناً مقتدراً و كل خلقتم بقولى و إنه لعلى قاهر مقتدر لا إله إلا هو و إنه لسر الله المستسر قد ورد في الحجيم كل من أعرض به ثم أدبر أن يا ملأ البشر لم تفرون من هذا المشرق الأنور تالله لم يكن لأحد مفراً لا إله إلا هو سبحانه و تعالى عما يصفون هؤلاء الكفر فسبحانك اللهم يا إلهي أنت الذي خلقتني و رزقتني و إنك لقادر مقتدرياً من لا إله إلا أنت فاطهر لنا سر المستسر إنك لسلطان ملك الوهاب لن تنهر قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الأكبر عن مشرق القدس كشمس لأخ أنور و كشف النقاب عن وجهه الأظهر و إنه من كل الشمس و الأقمار و النجوم أنور أكبر بل إنه لسلطان السموات و الأرض و إنه لنور الله الأنور بل الشمس عنده من كل صغير أصغر. قل يا ملأ البيان اليوم قد غفر الله ذنوبكم الله الذي كان بكل شيء عليمًا إياكم أن لا تفتروا علي كما افتروا المشركون من قبل و لا تقولوا في حقى بأنك درست كما قالوا الكفار إذ جاء علي بالحق بايات الله و بيناته خافوا عن الله و لا تفتروا علي و إنى كتبت هذا اللوح حين الذي كنت صغيراً يا قوم أنتم كبراء في الأرض إياكم أن لا تختلفوا في الدين و كونوا على صراط الله قائماً مستقيماً].

و مكتوب ديگر چون مفصل بود اين مختصرى از آن است كه نوشته ميشود: [ قل يا قوم إنى سمندر نارى أمشى في النار و آكل من النار و أسير في النار و إن مقصودى من النار هو حب الله المهيمن القيوم و من أكل النار هو أكل معارف ربى و المشى في النار هو المشى في سبيل حبه و السير في النار هو السير في درجات شوقى و جذبى إلى محبوبى الباقى المحبوب إذا لا تقتلونى بأسياف شركم اتقوا الله و لا تنكرونى و لا آياتى التى أوحيت إلى من عند ربى و أنزله على لسانى و نطقت بها في أيام صغرى إذا فارحموا علي و لا تقطعوا رأسى بسيف النفس و الهوى و هذا ما نصحتكم به بما أمرت من لدى الله المقتدر القيوم إن أنتم تسمعون ].

حال ای اهل انصاف قدری انصاف دهید نفسی كه نوشته است واضحاً مشهوداً [ قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الأكبر عن مشرق القدس كشمس لأخ أنور و كشف النقاب عن وجهه الآظهر و أنه من كل الشمس و الأقمار و النجوم أنور و أكبر ].

و همچنین [ بل الشمس عنده من كل صغير أصغر ].



و همچنين كل خلقتم بقولى و همچنين [ لا تتكرونى و آياتى التى اوحيت لى من عند ربى و انزله على لسانى ]، اين نفس اعتراض بر نفسى كه خویش را عبد عبد بهاء خواند مینماید كه تو دعواى الوهیت نمودى و خود را صاحب آيات و وحى دانستى و شريك جمال قدم روحى له الفدا شمردى.

اى منصفين انصاف دهيد اى بى بصران قدرى تبصر در امور نمائيد. كسى كه طينتش و فطرتش به ماء حیات عبودیت جمال قدم مخمر متهوم به ادعاست و نفسى كه واضحاً مشهوراً در ایام مبارك ادعا نموده و در حقیقت نازل شد كه اگر آنى از ظل امر منحرف شود معدوم خواهد بود، اين شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مركز میثاق كه كل مأمورند حتى اين شخص به اطاعتش، مهان و مضطهد و مبغوض، فاعتبروا يا اولى الابصار. برهان از اين واضحتر و دليل از اين لا تحتتر؟ لا والله و لكن لا تغنى الآيات و النذر و لو تأتاهم بكل آية لن يؤمنوا بها.

ملاحظه نمائيد كه امر چگونه بر اشتباه است و اقتراب به چه درجه است. قسم به آن روى و خوى مبارك جمال اهبى روحى لعباده الفدا كه جميع متزلزلىن عكاً بحق اليقين میدانند كه اين عبد در عالم روح و قلب و فؤاد و كینونت هیچ آرزوى جز عبودیت جمال اهبى نداشته و ندارد يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها ولى متزلزلىن هريك در هوأى پرواز مینماید و هريك را هوس اوج و سمأى.

اى رب تعلم و تشهد أن هذا المتذلل مكب بوجهه على التراب و يناجيك فى خفيات سره و يقول إلهى إلهى حققنى بعبودية عتبتك الطيبة الطاهرة و ثبت رقيتى بحضرتك المقدسة العاطرة و اجعلنى فانياً فى ساحة أحببتك الرحبية و قاتلاً فى رحبة أرقائك الفسيحة. اى رب قدر لى الفناء البحت و الاضمحلال الصّرف فى أمر ك حتى يندك طود وجودى عند سجودى بباب أحديتك من سطوات آيات فردائيتك و يضمحل حقيقة ذاتى عند مناجاتى بفناء حضرت ربوبيتك. اى رب ليس لى نار أشد من بقائى عند ظهور آيات توحيدك و ليس لى جحيم أعظم من وجودى عند تئلاً أنوار تفريدك. اى رب خلصنى من هذه الورطة الموحشة و نجنى من هذه اللجة المدهشة. إنك أنت الكريم إنك أنت الرحيم يا ذا الفضل العظيم.

بارى، ملاحظه فرمائيد كه اين عبد در چه عالمى و متزلزلىن در چه وادى، شتان بين مشرق و مغرب. هرگز انوار چنین عبودیتى مستور نماند و شمع چنین محویتى خاموش نگردد امواج چنین بحرى ساكن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطل ما هم يعملون. ملاحظه فرمائيد كه متزلزلىن هريك از دوستان ارض مقدسه را میکوشند كه به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف مینویسند كه اين عبد به زخرف دنيا نفوس را به میثاق الهى دلالت مینماید. شما را به حق قسم میدهم در آن سفر كه به ساحت اقدس مشرف شدید در نزد اين عبد آثار زخرف مشاهده نمودید و اين عبد را به اين هوسها مبتلا دیدید و یا متزلزلىن را؟ اين دائم روش متزلزلىن بود و الآن نیز واضح و مشهود جميع داخل و خارج میدانند خلاصه شخص مكرّمى نوشته به يكى از

احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خط آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده این کیفیت اگر چنانچه بر کل مشتبه باشد بر شما که مشتبه نمیشود که کذب است.

ملاحظه نمائید که به چه افتراها میخوانند که بنیان میثاق را براندازند هیات هیات بنیان میثاق از زیر حدید است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید اگر جمیع من علی الأرض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند در این اساس متین رخنه نتوانند. قدری ملاحظه نمائید که ملوک بنی امیه به چه دسائس و وساوسی برخاستند و چه روای کذبهای از بعضی از اصحاب حضرت ترتیب دادند و چه ولوله در عالم انداختند و چه فتنه ها برپا نمودند به قسمی که نائرهء فساد و عناد به عنان آسمان رسید و به قوت حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق را بر بغض [ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ] دلالت نمودند تا آنکه آن مظلوم را مقهور نمایند. حضرت امیر طعمهء شمشیر شد و حضرت سید الشهداء هدف صد هزار تیر بغضاء گشت آل و حریمش دستگیر و اسیر شدند و هفتاد سال در کل منابر اسلام سب و لعن آن جمال منیر نمودند با وجود این عاقبت چه شد؟ حضرت امیر چون بدر منیر تابان شد و سر شهادت حضرت سید الشهداء آفاق را عنبر بار کرد چشمها در مصیبتش گریان شد و دلها سوزان گشت. خاندان اموی بر افتاد و دودمان سفیانی محو و نابود شد حتی ابناء نفس اعداء به نکوهش آباء و اجداد برخاستند نور تقدیس بتابید و ظلمت تلبیس محو و نابود شد و جاء الحق و زهق الباطل تحقیق یافت منکری باقی نماند و معرضی استقرار نیافت با وجود آن که نه عهد و میثاقی بود و نه پیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده بودند که هر کس مرا دوست دارد باید علی را دوست بدارد.

حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهی است و عهد و میثاق حضرت ربّانی جام الست است که به ید جمال ابری در بزم الهی به دور آمد و نوشانوش در گرفت هر کس سر مست آن صهباء شد به آهنگ ملکوت ابری لک الحمد یا ربّی الابهی گفت و هر کس محروم شد هر روز بهانه ای جست و هر دم به دام و دانه ای افتاد نه نصیحت تأثیر داشت و نه ملاطفت تغییر داد عاقبت در غمرات نقض مستغرق شد و در بادیهء رفض سرگردان گشت.

ای احبّای الهی ملاحظه فرمائید که نصّ عهد الهی متروک و مهمول و قول عمر و عمرو بن عاص [ یکفینا کتاب الله ] مقبول، فاعتبروا یا اولی الابصار.

و همچنین عند اختلاف مرجع منصوص مخصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و مبین آیات نیر آفاق و حال مرجع و مبین سائر جهات و حال آن که به نصّ صریح کلّ مأمور به توجه علی الخصوص اغصان و افنان و آل، حال به عوض توجه ردّ بر مرکز میثاق مرقوم میشود و نشر در آفاق میگردد، فانتبهوا یا اصحاب القلوب. آیا به گمان میرفت که بعد از نصّ صریح کتاب اقدس که مهیمن بر کلّ کتب است و سلطان مبین کتاب عهد

که مبین آیات کتاب اقدس است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی رخنه نماید؟ لا و الله. حال آیات صریحه کتاب اقدس نسیاً منسیاً شد و نصّ قاطع کتاب عهد اضغاث احلام گشت و قول عمر شریعت الله شد و دسیسه عمرو بن عاص روش و سلوک عامّ و خاصّ گردید. میگویند آیات الله میزان است، که میگوید نیست، لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده نه آن که هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید، لا یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم. حال راسخ در علم به موجب نصّ صریح کتاب عهد و کتاب اقدس واضح و مشهود با وجود این، چگونه جائز که مبغوض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و مالک، مبین کتاب و مجتهد العصر و الزمان گردند؟ ای احباب شما را به خدا قسم تبسم نمائید، [إذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا إلى من أراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم]، منسوخ گشت و حسبن کتاب الله عمر مثبت شد و آیه منصوصه، [یا أهل الإنشاء إذا طارت الورقاء عن أیک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأخری ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب إلى الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم]، مهمول و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول شد و وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند [انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس إذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا إلى من أراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم] مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضل الکرم، از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الاحبار مشهور اقطار شد. [و البهآء علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک]، هباءً منبثاً شد و اقوال هر بی تمکین منتشر در روی زمین گردید. [طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک] منسی هر خس و خاشاک شد و مبغوض حقّ به منزله خواجه لولاک گشت. [و هو الناطق علی ما یشاء یا غصنی الأعظم قد حضر لدی المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله ربّ العالمین إنّا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الأرضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبیر نسل الله بأن یحفظهم بک و یغنیهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغنی لأهل الإنشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الأمم إنّه هو المقتدر العلیم الحکیم و نسئله أن یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان إنّه ولیّ من والاه و معین من ناجاه لا إله الا هو العزیز الحمید]، از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار. حال نصّ کتاب اقدس و صریح کتاب عهد که اسّ اساس شریعت الله و دین الله و حکم الله و امر الله است مهجور و مهمول و غیر مذکور و اموری مشهور و منشور که حتی اهل قبور از آن منفور تا چه رسد به اصحاب ربّ غفور.

ای خدا تو بینائی که در چه عذابی و بلائی گرفتارم و از چه درد و محنتی مضطرب و بی قرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان کشیده و آشنا و بیگانه هر دو بهانه جسته بلکه یار سهمش مسمومتر از اغیار و آشنا زخمش شدیدتر از بیگانه. ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم هر یک را مرهم دل و جان هر بیماری

را طیب و پرستار بودم و هر بقراری را حبیب اشکار هر دلشکسته ای را سبب تسلیّ بودم و هر ماتم دیده ای را وسیله تعزیّ هر مسمومی را دریاق بودم و هر مغمومی را علت سرور در آفاق خادم کلّ بودم و صادق کلّ غمخوار کلّ بودم و دوست غمگسار کلّ. و چون مبتلا به هجران جمالت گشتم و در وادی حرمان افتادم و به نیران فراق بسوختم و چون شعله آتش بر افروختم مرهمی ندیدم جز صد هزار تیر پرتاب، دارویی ندیدم جز صد هزار خروار زهر سریع الاهلاك. ای پروردگار تو پیامرز و عفو فرما چه که نادانند و صبیان کود کاند و بی خردان شب و روز این عبد به خدمت امرت مشغول و آنان در صدد اذیت عبدت که به تدبیر و تعمیق چه فتنه ای برپا نمایند.

مختصر این که از اول ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکثی دیده و شنیده نشد. بلی عهود واقع ولی در ظلّ شجره انیسانه و در سایه سدره منتهی نه و مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابداً تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته که در اواخر ایام شخصی ظاهر گردد با علامات عظیمه آسمانی و شروط شدید قهر و سطوت نامتناهی و او مرجع این عهد است لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمیرفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید این است که میفرماید روحی و روح الوجود لاجبّائه الفدا قوله تعالی: [هل یکن بعد لأشراق شمس وصیّتک من أفق أكبر ألواحک تزلّ قدم أحد عن صراطک المستقیم؟ قلنا یا قلمی الأعلى ینبغی لک أن تشتغل بما أمرت من لدی الله العلیّ العظیم و لا تسئل عما یدوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع لا ینبغی لک أن تطّلع علی ما سترناه إن ربک هو السّتار العلیم].

ملاحظه فرمائید که چه میفرماید آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیّت تو از افق بزرگترین الواحت دیگر قدم کسی بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس میفرماید ای قلم اعلی به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن میسوزد و میگدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون میگردد سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیّت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستار علم است.

ملاحظه فرمائید که جمال مبارک - روحی لاجبّائه - الفدا چگونه اخبار از وقوعات نقض و نکث فرموده و قلب مبارک چگونه محزون بوده. حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع جهات پُران است و آتش فتنه چگونه سوزان. هنوز از صعود چند روزی نگذشته بود و قیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه ها نقض و اختلاف را اعلان نمودند از جمله روزنامه اختر به مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود ملاحظه فرمائید چقدر اهل نقض سریع النکث بودند، فسوف تری الناقضین فی خسران مبین و الحمد لله ربّ العالمین. (عبدالبهاء عبّاس)